

پیاده‌سازی جلسه‌ی ۸۳ تفسیر سوره‌ی مبارکه‌ی بقره

حجت‌الاسلام والمسلمین قاسمیان - ۵شنبه ۱۹ مهر ۹۷

خلاصه

هشتاد و سومین جلسه‌ی تفسیر سوره‌ی مبارکه‌ی بقره در محل کوی دانشگاه برگزار شد. با توجه به جایجایی مکان جلسه و حضور چهره‌های جدید، ضمن ارائه‌ی مقدمه‌ای در باب مہجوریت قرآن، فضای کلی آیات مورد بحث در جلسات اخیر، مورد اشاره‌ی مجدد قرار گرفت. مقدمه اینکه ما در دانشگاه و حوزه، قرآن را مہجور انتخاب کردیم: وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا (فرقان: ۳۰)^۱ «اتَّخَذُوا... مَهْجُورًا» یعنی ما اصلاً این جوری انتخابش کردیم. اصلاً خواستیم که قرآن یک کتاب سر قبری، سر ختمی، سر سفره عقدی باشد. در واقع ما از مراجعه به قرآن بی‌نیاز هستیم! در صورتی که هر چیزی که در فرایند نظام‌سازی، فهم معانی دین و اصلاً دین به عنوان خطوط کلی باشد، قرآن داعیه‌دار گفتن آن است. آن شاخصه‌های اصلی را قرآن باید بدهد. ما متأسفانه مقداری داریم رساله‌ای بزرگ می‌شویم. رساله‌ای این جوری می‌شود که آیا پنجاه آیه در روز خواندن واجب است؟ واجب نیست. در صورتی که روایت می‌گوید واجب است بر هر مسلمان که روزانه پنجاه آیه قرآن بخواند. بعد ما رساله‌ای برخورد کردیم و گفته‌ایم واجب نیست، پس نمی‌خوانیم. این بهانه است که «من دانشجوی فوق لیسانس و دکتری هستم»؛ به هر که می‌گویی خدمات اجتماعی، می‌گوید: دانشجوی دکتری هستم. می‌گویی: قرآن! می‌گوید: دانشجوی فوق لیسانس هستم؛ این یعنی چه؟! مثل این است که بگویی بیا غذا بخور! بگوید: من دانشجویم نمی‌توانم غذا بخورم! یکسری کارها بایسته‌ی انسان است و باید برود انجام بدهد.

نکته‌ی مهم دیگر در مورد قرآن اینکه خیلی آدم‌هایی را داریم که می‌خواهند سلوک الی الله بکنند، یک بحث فنی این وسط وجود دارد که ذوق‌ها متفاوت است؛ مثلاً برخی ذوق‌شان یحیوی است و خیلی اهل بکاء هستند. بعضی قلوبشان خوفی و بعضی قلوبشان شوقی است. بعضی عیسوی مشرب‌اند و قلبشان رحمت فراوانی دارد. این‌ها با هم منافات ندارند و همدیگر را نفی نمی‌کنند. یک ذوقی هم وجود دارد که به آن «ذوق ختمی محمدیه» می‌گویند. این ذوق، برترین ذوق است. این که چه جوری می‌شود به این ذوق رسید؟! فقط یک کتاب راهنما دارد و آن هم این قرآن است. اگر کسی می‌خواهد ذوق و مشربش ذوق و مشرب ختمی بشود، این آدم اصلاً مجبور است به شدت با این کتاب انس پیدا کند.

بعد از این مقدمه، مروری بر سیر داستان بنی‌اسرائیل در قرآن صورت گرفت. حضرت ابراهیم علیه‌السلام یک جایگاه خاص دارد؛ اینکه دو فرزند دارد که دو قوم برگزیده از این نسل منشعب می‌شود. یکی را می‌گذارد در بیت‌المقدس و آنجا می‌شود قبله‌ی اول؛ نمی‌خواهم بگویم به عنوان گزینه‌ی پوششی اما به عنوان گزینه‌ی آلترناتیو^۲ و به نوعی آموزشی! و یکی را می‌آید می‌گذارد در کعبه (که هنوز آن‌جا چیزی نبوده) به عنوان گزینه‌ی اصلی. جایگاه حضرت ابراهیم علیه‌السلام

۱. و پیامبر [درقیامت] می‌گوید: پروردگارا! همانا قوم من این قرآن را متروک گذاشتند!

۲. علی‌البدل، راه حل دوم

یک جایگاه ویژه است؛ محل تلاقی بنی اسرائیلی‌ها و بنی اسماعیلی‌ها است. یک قوم برگزیده‌ای درست می‌شود به نام بنی اسرائیل که قرآن می‌گوید: ما نعمت‌های فراوان به این قوم دادیم که کلاً بیاید ربوبیت حق را روی زمین بنشانند. ما چنین قومی درست کردیم و فوق‌العاده هم به آن‌ها حال دادیم و نعمت دادیم که این کار را بکنند. در مقطعی هم این کار را کردند و نتایج گرفتند. شروع کارشان هم طوفانی بود. شروع‌های خوبی هم کردند ولی در ادامه، این صحنه‌ها برایشان اتفاق افتاد. پرونده‌شان تمام شد و کنار رفتند. ولی در لوح محفوظ الهی در ابتدا مشخص بود که این‌ها نسخه‌ی آلفا هستند. این‌ها قرار نیست این کار را بکنند اما به حسب ظاهر، همه اتفاقات در اختیارشان بود که این کار را بکنند و نکردند! و قوم برگزیده عوض شد و رفت روی قوم دیگری قرار گرفت، آن هم از نسل حضرت ابراهیم علیه‌السلام؛ یعنی باید جریان سیره‌ی ربوبیت در همه اقطار عالم، به حضرت ابراهیم علیه‌السلام برگردد.

در ادامه برای اثبات ادعای برگزیده بودن بنی اسرائیل به آیاتی از جمله **وَلَقَدْ اخْتَرْنَا هُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلَىٰ الْعَالَمِينَ (دخان: ۳۲)** ما آن‌ها را بر همه‌ی عالمیان اختیار کردیم براساس علم و آیه‌ی **وَأَنَّا كُمْ مَّا لَمْ يُوْتِ أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ (مائده: ۲۰)** و به شما نعمت‌های ویژه‌ای داد که به هیچ یک از جهانیان نداد، اشاره شد. قوم بنی اسرائیل قومی است که هم نمونه‌ی نعمت است، هم نمونه‌ی عذاب. این همان قاعده‌ای است که وقتی چیزی را حول یک محوری بچرخانید و بچرخانید، درست است که سرعت می‌گیرد ولی اگر رهاش کنید خرد می‌شود و خرد می‌کند. این چنین وضعیتی گرفتار کسانی می‌شود که حجت بر آن‌ها تمام شده است.

برای کامل شدن بحث مروری، اشاره‌ای به آیات سی به بعد سوره‌ی بقره و داستان خلقت آدم علیه‌السلام شد. حضرت آدم علیه‌السلام دو نوع هبوط دارد. از اول سناریو معلوم است که خدا می‌گوید: «من در زمین خلیفه گذاشتم». پس معلوم است از اول، سناریوی آمدن در زمین بوده؛ یعنی باید حضرت آدم علیه‌السلام به عنوان خلیفه‌ی الهی روی زمین می‌آمده. این همان چیزی است که راجع به انسان کامل داریم که باید با بدن عنصری‌اش در هر دوره‌ای در زمین باشد. یعنی باید تا عالم ماده بیاید پایین چون می‌خواهد خلیفه‌ی خدا در همه‌ی عوالم باشد منتها پایتختش را در زمین زده است. چکیده‌ی بحث علامه طباطبایی این است که دو تا هبوط داریم: یکی هبوط طبیعی است. در هبوط طبیعی باید روی زمین بیاید؛ ولی یک هبوط (یا از بالا به پایین آمدن) دیگری داریم مخصوص توجه و تمایل به کثرات است. مال دنیا است، مال «خُلُودِ إِلَى الْأَرْضِ» است، مال کلاً تمایلات باطل آدم است. آیات ابتدایی سوره‌ی اعراف نشان می‌دهد که کدگذاری‌هایی شده است: **وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ (اعراف: ۱۱)** ما شما را آفریدیم، شما را تصویر کردیم، بعد به ملائکه گفتیم سجده کنید. پس این ماجرا صرف ماجرای آدم نیست، داستان عالمیان هم هست. در داستان بنی آدم یک هبوط طبیعی که باید بکند؛ چون می‌خواهد بیاید خلیفه بشود. اما یک هبوط از مقام هم دارد می‌کند. آن کلیتی که قرآن دارد می‌گوید این است که یکسری ممنوعات بود که نباید نزدیک آن می‌شد، که شد! و نتیجه‌ی آن یعنی هبوط! البته آدم باش! توبه کن! برگرد! مثل آدم علیه‌السلام که توبه کرد تو هم آدم باش! اگر نزدیک ممنوعه‌ها شدی و هبوط از مقام کردی آدم باش و توبه کن و برگرد! این دیگر هبوط از مقام است.

این داستان چه نقشی را دارد بازی می‌کند؟ حرف ما این است که قرآن پشت سر داستان آدم علیه‌السلام، به سراغ بنی اسرائیل می‌رود! یا ما باید قائل باشیم که خدا معارفش را مثل کشت دیم در قرآن پاشیده، یا اینکه این‌ها علی‌القاعده یک ربطی به هم دارند؛ که ربط دارد. قوم بنی اسرائیل نمونه‌ای از یک برش‌هایی از داستان آدم علیه‌السلام است. در داستان آدم علیه‌السلام گفته بودند می‌خواهیم خلیفه در زمین بشود؛ یعنی زمین را زیر چتر خودش بیاورد. حالا در ماجرای بنی اسرائیل چه

کسی می‌خواهد این کار را بکند؟ موسی^{علیه‌السلام} با قومش، نه به تنهایی. خب! یک ولیّ برای خودش آدم خوبی است. امیرالمؤمنین^{علیه‌السلام} هم برای خودش آدم خوبی است، تام و تمام است؛ ولی این به این معنا نیست که همه رفتند زیر پر ربوبیت الهی. ماجرای قوم بنی‌اسرائیل اینجا شروع می‌شود، به عنوان قوم برگزیده‌ای که با موسی^{علیه‌السلام} وارد صحنه می‌شود.

اشاره شد که بنی‌اسرائیل دو تا پاشنه آشیل دارد؛ یکی عدم پذیرش عقلانیت الهی و دیگری ماجرای عجل.

(۱) یکی از ویژگی‌های قرآن، عقلانیت متفاوت آن است. شما باشید و عقلتان به صورت طبیعی، نمی‌کشد که به آدم بگویند: آقا شما از اولش خط‌کشی‌ها و مرزبندی‌هایت را با کفار معلوم بکن و از اول بزنی در نقطه‌ی آخر! یعنی بگو: قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ (کافرون: ۲-۱) از همان اول با گنده‌ی کفار، یعنی ابوسفیان درگیر شو! اگر آدم باشد و عقلش، می‌گوید: این چه کاری است؟! ولی کأنّ خدا روش خودش را دارد و می‌گوید: شما این کار را بکن! چه کار داری که بعدش چه می‌شود؟! تو یک حارثی بیشتر نیستی! تو زارع که نیستی! تو این دانه‌ی انقلاب را بکار و رویش آب بریز، ببین من چه کار می‌کنم! ما معمولاً با عقلانیت خودمان می‌نشینیم جای خدا و تئوری‌های عقلانی می‌دهیم. در قرآن خدا زیرآب این کار را زده است. انسان در فرایند قرآن خواندن به یک نوع عقلانیت قرآنی می‌رسد. (۲) وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ إِنتُظَمْتُمْ أَنفُسَكُم بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلِ (بقره: ۵۴) عجل یعنی آوردن یک دین. مهم این است که معلوم شود ماجرای عجل چیست. اگر معلوم بشود می‌فهمیم که ما هم خیلی وقت‌ها به دنبال عجل هستیم. دنبال موسی^{علیه‌السلام} نیستیم! اگر لازم باشد موسی^{علیه‌السلام} را هم می‌پیچانیم! حتی گاهی بیت موسی، موسی^{علیه‌السلام} را می‌پیچانند! چون که عجل می‌خواهد. سامری‌هایی که خودشان گنده‌های انقلاب موسی^{علیه‌السلام} هستند، اصلاً آن‌ها خودشان عجل درست می‌کنند. یک آلترناتیو‌هایی برای انقلاب و معارف سال ۵۷ درست می‌کنند؛ حتی از اَنْزَلَ الرَّسُولَ (طه: ۹۶) - صحیفه امام - استفاده می‌کنند. این هنر است که شما بیایی در انقلاب‌ها، عجل انقلاب را درست کنی. بگویی من یک چیزی درست می‌کنم از صحیفه‌ی امام و بیانات آقا. این‌ها نکاتی است که دارد بر بنی‌اسرائیل می‌رود. ما باید این نمونه را نگاه بکنیم.

در پایان اشاره‌ی کوتاهی هم به نحوست ماه صفر شد. بحث‌هایی تحت عنوان «نحوست ایام» یا «برکت ایام» در دین داریم که به مناسبت اتفاقات ایام است. قرآن هم راجع به قوم عاد دارد: فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي أَيَّامٍ نَحِسَاتٍ (فصلت: ۱۶)^۳، اجمالاً روزهای خوب و بد وجود دارد. این را راجع به صفر هم داریم و توصیه می‌کنیم به اینکه حتماً در روز و شب این ماه صدقه‌ای برای دفع بلیّات لطف بفرمایید! ولی اینکه این جور روایات و معارف ما چه مقدار در دین جایگاه دارد، فيه تأمل. بعضی در ماه صفر دست به کار نمی‌زنند. ولی ما دیگر این را هم نداریم. این کاریکاتوری شدن دین است.

۳. سرانجام تندبادی سخت و سرد و سمّی در روزهایی شوم بر آنان فرستادیم.

موضوعات اصلی: مهجوریت قرآن، دورنمای ماجرای بنی اسرائیل، نحوست ماه صفر.

موضوعات فرعی: ذوق ختمی محمدیه، قوم برگزیده، ارتباط هبوط آدم با بنی اسرائیل، ابراهیمعلیه السلام محل تلاقی بنی اسرائیل و بنی اسماعیل، ارتداد از ولایت، عقلانیت الهی، عجل.

آیات اصلی: ۱۲۲ و ۱۲۳ بقره

سایر سوره‌ها: فرقان: ۳۰، بقره: ۱۲۲، دخان: ۳۲-۳۰، مائده: ۲۱-۲۰، اعراف: ۱۱

فهرست مطالب

- ۱- مقدمه؛ به مناسبت تغییر مکان به کوی دانشگاه ۵
- ۱-۱- بحثی در مهجوریت قرآن ۵
- ۱-۲- ارتباط با قرآن، پرورش دهنده ذوق ختمی محمدیه ۷
- ۲- مبحث تفسیری؛ مروری بر سیر داستان بنی اسرائیل در سوره بقره ۷
- ۱-۲- حضرت ابراهیم^{علیه السلام}، محل تلاقی بنی اسرائیل و بنی اسماعیل ۸
- ۲-۲- بنی اسرائیل، نمونه‌ای برای بنی اسماعیل ۹
- ۳-۲- بنی اسرائیل، قوم برگزیده ۱۰
- 1-3-2- آیه‌ی اول ۱۰
- ۲-۳-۲- آیه‌ی دوم ۱۰
- ۲-۴- هبوط طبیعی و هبوط از مقام؛ دو هبوط در داستان آدم^{علیه السلام} ۱۳
- ۲-۴-۱- وقوع هر دو هبوط برای بنی اسرائیل؛ نقطه اتصال داستان آدم^{علیه السلام} و بنی اسرائیل ۱۴
- ۲-۵- پاشنه آشیل بنی اسرائیل: ۱۵
- ۲-۵-۱- (یک) عدم پذیرش عقلانیت الهی توسط بنی اسرائیل ۱۵
- ۲-۵-۲- (دو) ماجرای عجل؛ معارف در مقابل معارف ۱۶
- ۲-۶- در جلسات آینده ۱۷
- ۳- توصیه به توجه به نحوست ماه صفر در حد و اندازه‌ی درست ۱۷

۱- مقدمه؛ به مناسبت تغییر مکان به کوی دانشگاه

۱-۱- بحثی در مهجوریت قرآن

[۳-] چون در جای جدید^۴ وارد شدیم، اجازه بدهید که این نکته را عرض بکنم: ما در دانشگاه و حوزه، قرآن را مهجور **انتخاب کردیم**: (فرقان: ۳۰) **وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا**؛^۵ «اتَّخَذُوا... مَهْجُورًا» یعنی ما اصلاً این جوری انتخابش کردیم. اصلاً خواستیم که قرآن یک کتاب سر قبری، سر ختمی، سر سفره عقدی باشد. نه تنها شما دانشگاهی‌ها این جوری انتخاب کردید، حوزویان هم همین کار را کرده‌اند؛ یعنی رنگ و بویی از هیچ آیه‌ی قرآن، در هیچ درسی از دروس حوزه وجود ندارد. آن تعبیر مرسومی که هست که «یک نفر می‌تواند تا اجتهاد برود و لای قرآن را هم باز نکند»، حرف درستی است. همان چند آیه‌ای هم که ممکن است لازم باشد در کتاب‌های فقهی موجود است و احتیاجی نیست که قرآن بخوانید! در واقع ما از مراجعه به قرآن و خواندن بی‌نیاز هستیم. در صورتی که هر چیزی که در فرایند نظام‌سازی، فهم معانی دین و اصلاً دین به عنوان خطوط کلی باشد، قرآن داعیه‌دار گفتن آن است. آن شاخصه‌های اصلی را قرآن باید بدهد. درباره ربوبیت و مدیریت قرآن می‌گوید (آل عمران: ۷۹) **وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ**؛ بیایید ربانی بشوید، منسوب به رب بشوید به واسطه درس و بحث قرآن؛ یعنی اگر کسی بخواهد مدیریت و ربوبیت بکند، کتاب مدیریت خدا این است. این کتاب، کتاب مدیریت خداست.

[۵+] این نکته‌ی مهمی است در بحث این که اگر کسی می‌خواهد فاصله خودش را با غیر مؤمنین نگه دارد، قرآن این کار را می‌کند. قرآن راجع به خودش گفته (اسراء: ۴۵) **وَإِذَا قُرَأَتِ الْقُرْآنُ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا**؛ وقتی قرآن بخوانید ما بین تو و غیر مؤمنین یک حجابی می‌اندازیم که دیدنی نیست. اصلاً خود حجاب را نمی‌شود دید. لذا اگر کسی می‌خواهد فاصله بین خودش و کفار و همه‌ی غیرمعتقدین و غیرمؤمنین را حفظ بکند، اگر کسی می‌خواهد به بهترین روش خودش را پای‌بند بکند که (اسراء: ۹) **إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ...**^۶، اگر کسی می‌خواهد شب خودش را پر کند که (مزل: ۱) **يَا أَيُّهَا الْمَرْمَلُ؛ قِمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا**؛ (مزل: ۲) **وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا**؛^۷ خلاصه اگر هر کسی، هر کاری در زمینه‌ی دین می‌خواهد بکند باید که (مزل: ۲۰) **...فَأَقْرَعُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ...**^۸.

[۶+] این جایگاه، جایگاهی است که از بین رفته است. در معارف دین این بحث از بین رفته و ما کلاً قرآن را رها کردیم! در این بحث فکر نمی‌کنم که هیچ کس بحث نظری داشته باشد. اگر بخواهیم قرآن را در قرآن بحث کنیم یک بحث مستقلی می‌طلبد که حتی شناسنامه ماه رمضان و شناسنامه شب است. حتی امیرالمؤمنین وقتی می‌خواهد بگوید قرآن بخوانید، در خطبه صفات متقین گفته‌اند: متقیان اینطوریند که **... أَمَا اللَّيْلَ فَصَافُونَ أَقْدَامَهُمْ تَالِينَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ يُرْتَلُونَهَا تَرْتِيلًا...** شب‌هنگام این‌ها بلند می‌شوند، قطعاتی از قرآن را می‌خوانند، آن‌هم نه سرسری ... **فَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَشْوِيقٌ...**

۴. اولین جلسه که مکان کلاس تفسیر از محل مسجد دانشگاه شریف به کوی دانشگاه انتقال یافته است.

۵. و پیامبر [درقیامت] می‌گوید: پروردگارا! همانا قوم من این قرآن را متروک گذاشتند!

۶. بی‌تردید این قرآن به استوارترین آیین هدایت می‌کند.

۷. (۱) ای جامه بر خود پیچیده! (۲) شب را جز اندکی [که ویژه استراحت است برای عبادت] برخیز. (۴) ... و قرآن را شمرده و روشن و با تأمل و دقت بخوان.

۸. بنابراین آنچه را از قرآن برای شما میسر است بخوانید.

وقتی به آیات بشارت دهنده نعمت، رحمت و مغفرت می‌رسند، ...رَكُنُوا إِلَيْهَا طَمَعًا... با یک طمعی کرنش می‌کند در مقابل قرآن ... وَ تَلَلَعَتْ نَفُوسُهُمْ إِلَيْهَا شَوْقًا... با شوق، جانش حالتی می‌شود که گویا دارد طلوع می‌کند ... إِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ... وقتی به آیات خوفناک می‌رسند ... وَ ظَنُّوا أَنَّ زَفِيرَ جَهَنَّمَ وَ شَهيقَهَا فِي أَصُولِ آذَانِهِمْ؛ یک جوری قرآن می‌خواند که گویا صدای جیغ اهل جهنم را در گوشش احساس می‌کند؛ یعنی واقعاً دل می‌دهد و قرآن می‌خواند.

[۸+] خیلی از فلاسفه در اواخر عمرشان رسیدند به این که حیف که ما قرآن را از دیدمان کنار گذاشتیم! خیلی درس خواندیم، خیلی کار کردیم، ولی حیف که قرآن را کار نکردیم. پس به جای این که این «حیف»ها را روز قیامت بگوییم، واقعاً به تعبیر روایت یک قدری درس و بحث قرآن، بر ما واجب است. ما متأسفانه مقداری داریم رساله‌ای بزرگ می‌شویم. رساله‌ای این جوری می‌شود که آیا ۵۰ آیه در روز خواندن واجب است یا واجب نیست؟ واجب نیست. در صورتی که روایت می‌گوید: واجب است. واجب است بر هر مسلمان که روزانه ۵۰ آیه قرآن بخواند. بعد ما رساله‌ای برخورد کردیم و گفته‌ایم واجب نیست، پس نمی‌خوانیم. یا این که آیا برویم معارف دین را یاد بگیریم یا نگیریم؟ ولی انگار ظاهراً یاد گرفتن معارف دین واجب نیست، پس نمی‌رویم یاد بگیریم! در صورتی که مرحوم آقای حق‌شناس شاید یک هفته در میان این روایت معروف نبوی را می‌خواندند که: «أَفِ لِكُلِّ مُسْلِمٍ لَا يَجْعَلُ فِي كُلِّ جُمُعَةٍ يَوْمًا يَتَفَقَهُ فِي أَمْرِ دِينِهِ»؛ اف بر هر مسلمانی که در هر هفته‌ای یک روزی را برای فهم معارف دینش خالی نکند! این «أَفِ»؛ یعنی «وای»؛ یعنی «جهنم»؛ یعنی «عقوبت»! مگر می‌شود کسی بنزین نزند و راه برود؟! مگر می‌شود کسی معارف دینش را نفهمد و بخواند حرکت دینی انجام بدهد، تازه آن هم با بصیرت؟! پس این قرآن برای چه کسی آمده؟!

[۱۰+] دقت کنید که قرآن فقط برای علما نیامده! ما این بحث را ذیل بحث‌های تفسیری گفته‌ایم؛ قرآن برای همه است. ممکن است علما یک چیزهایی با یک دقت‌های از توی قرآن در می‌آورند، ولی قرآن [برای همه است]. اگر غیر از این باشد [همان سیاستی است که تورات را به همین صورت حذف کرده‌اند. یکسری آمدند گفتند: "تورات آن کتاب مقدسی است که کار شما نیست! کار ما علمای یهود است! بیا من به تو می‌گویم که تورات چه می‌گوید!" این‌ها آمدند یک تورات دست‌نویس نوشتند به نام «تلمود» و به مردم گفتند: آن را نگاه کنید! بعد هر جور تحریف از معنا را در آن گنجانند؛ قرآن راجع به اینان می‌گوید: (بقره: ۷۹) فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ... ۱۰ اصلاً خودتان این کتاب را نوشتید. این مال این است که رابطه با خود اصل متن قطع شد و یک چیز دیگری وسط آمد؛ لذا ما [در این جلسات] اصرار داریم که شما از روی قرآن ببینید.^{۱۱} این بهانه که من دانشجوی فوق لیسانس و دکتری هستم و ... همه جا هست. به هر که می‌گویی: خدمات اجتماعی ببینید! می‌گوید: من دانشجوی دکتری هستم. می‌گویی: قرآن! می‌گوید: من دانشجوی فوق لیسانس هستم؛ این یعنی چه؟! این مثل این است که بگویی بیا غذا بخور! بگوید: من دانشجویم نمی‌توانم غذا بخورم! یکسری کارها بایسته‌ی انسان است و باید برود انجام بدهد. پس سراغ خود قرآن می‌رویم با یک دقتی در معانی قرآن تا ببینیم چه فرهنگی را به ما منتقل می‌کند.

این مقدمه‌ای بود تا تشویقی باشد برای ارتباط با قرآن و این که گاهی برگردیم و راجع به خود قرآن مطلبی عرض کنیم.

۹. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام، ج ۱، ص ۱۷۶

۱۰. پس وای بر کسانی که با دست‌هایشان نوشته‌ای را می‌نویسند.

۱۱. نرم‌افزارهای قرآنی هم کار قرآن را نمی‌کند؛ چون یک نورانی‌ی روی خود مصحف شریف وجود دارد. ارتباط با متن پیدا نکنید.

۲-۱- ارتباط با قرآن، پرورش دهنده ذوق ختمی محمدیه

[۱۵-] یک نکته مهم دیگر در مورد قرآن این است که حتی در بحث‌های سلوکی، خیلی آدم‌هایی را داریم که می‌خواهند راه خدا را بروند و سلوک الی الله بکنند و به لقاء الله برسند - از این تعبیری که اهل سلوک و اهل معنا دارند - یک بحث فنی این وسط وجود دارد که ذوق‌ها متفاوت است؛ مثلاً برخی ذوق‌هایشان یحیوی است؛ یحیوی مشرب‌اند و خیلی اهل بکاء هستند. بعضی قلوبشان خوفی است. بعضی قلوبشان شوقی است. بعضی عیسوی مشرب‌اند و قلبشان رحمت فراوانی دارد و همه چیز را از ناحیه‌ی رحمت نگاه می‌کنند. برعکس این که ما فکر می‌کنیم این‌ها با هم منافات دارند، این‌ها همدیگر را نفی نمی‌کنند. یک ذوقی هم وجود دارد که به آن «ذوق ختمی محمدیه» می‌گویند. این ذوق برترین ذوق است. این که چه جور می‌شود به این ذوق رسید؟! فقط یک کتاب راهنما دارد و آن هم این قرآن است؛ یعنی اگر کسی می‌خواهد ذوق و مشربش ذوق و مشرب ختمی بشود، این آدم اصلاً مجبور است به شدت با این کتاب انس پیدا کند، حتی نهج‌البلاغه چنین کتابی نیست. نهج‌البلاغه یک کتاب گزینشی از امیرالمؤمنین است. نهج‌الفصاحه هم این نیست. صحیفه سجادیه هم این نیست. گرچه باید همه این‌ها را خواند، ولی آن کتابی که به صورت مجموعی بر ذوق ختمی گفته شده، فقط و فقط این کتاب است. اگر کسی می‌خواهد سلوک ناب بکند، باید قرآن بخواند. فرض بفرمایید کسانی که زیاد روزه می‌گیرند، از ذوق ختمی فاصله می‌گیرند و ممکن است ذوقشان یحیوی بشود، یا ممکن است بر حسب حال و مقام عزلت‌نشین بشوند، یا اتفاقات دیگری در وجودشان بیفتد؛ چون پیغمبر سه روز روزه می‌گرفتند. جورهای مختلف روزه می‌گرفته و رسیده به عدد سه روز. البته ذوق‌های دیگر بد نیست، ولی ذوق ختمی نیست. برای همین است اگر کتاب العشره را نگاه بکنید روایاتی در این معنا گفته شده؛ مثلاً آمده که گفته‌اند: «صلوا مع عشائرکم»؛ با عشیره‌هایتان وصل بشوید، بچرخید، بپلکید «واشهدوا جنازتهم»؛ تشییع جنازه‌شان بروید. بکاء کنید! سجده بروید! خدمات اجتماعی داشته باشید! بعد دارد «فبهذا جاء محمد(ص)»؛ پیغمبر این جور آمد؛ یعنی اگر کسی رفت فقط در خدمات اجتماعی و از بکاء و سجده فاصله گرفت، این دارد کار خوبی می‌کند، ولی دارد ذوقش به هم می‌ریزد و آن ذوق ختمی را ندارد. یا اگر فقط رفت در سجده و بکاء و کلاً از ارتباط با فامیل‌هایش ماند، این هنوز ذوق ختمی را ندارد، دارد از آن ذوق فاصله می‌گیرد.

[۱۹+] این پرورش ذوق، در پرورش‌های سلوکی خودش به شدت مهم است و آن موقع جایگاه قرآن جایگاه ویژه است. نه قرآن به صورت گزینشی! مرتب همه قرآن را خواندن تا از توی آن یک عالم مجاهد سر به سجده‌ی اهل شب کار اجتماعی بکن مجموعاً درمی‌آید، با یک تناسب کامل؛ اگر این کار را نکنید، ممکن است سلوک شما متناسب با ذوق‌های جبل‌ی و مادرزادی شما باشد که اگر با این ذوق، پیش عالمی بروید و تلمذ می‌کنید او فقط دارد ذوق شما را تقویت می‌کند؛ مثلاً شما اهل خوف هستید و او خوف شما را دارد تقویت می‌کند؛ یا اهل شوق هستید، آن عالم فقط شوق شما را تقویت می‌کند، همین! پیش چه کسی برویم که ذوق ما را شبیه ذوق پیغمبر بکند؟ جواب این است که پیش قرآن بروید. این نکته‌ی سلوکی جدی از آب گذشته است.

۲- مبحث تفسیری؛ مروری بر سیر داستان بنی‌اسرائیل در سوره بقره

[۱۴+] در سوره‌ی بقره رسیدیم به سر فصل جدیدی از آیات یعنی آیه ۱۲۴. از آیه ۱۲۲ شروع به توضیح می‌کنم؛ چون با آیات ۱۲۲ و ۱۲۳، دارد فصل قبلی را می‌بندد و از آیه ۱۲۴ اصلاً فراز آیه عوض می‌شود.

(بقره: ۱۲۲) يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ادْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ؛ (بقره: ۱۲۳) وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ؛^{۱۲}

۲-۱- حضرت ابراهیم علیه‌السلام، محل تلاقی بنی اسرائیل و بنی اسماعیل

[۲۱-] من اول یک دمو^{۱۳} بدهم که از فراز چند کیلومتری نگاه بکنید؛ داستان بنی اسرائیل که به پایان می‌رسد، قرآن سراغ حضرت ابراهیم علیه‌السلام می‌آید. داستان حضرت ابراهیم علیه‌السلام در قرآن یک داستان ویژه است. من یکسری آیه به شما نشان می‌دهم تا این ویژه بودن حضرت ابراهیم علیه‌السلام را ببینید! همین آیه ۱۲۴ از آیاتی است که خیلی باید سر آن بایستیم؛ بحث امامت و پیشوایی و حتی آیه بعدش که دارد: (بقره: ۱۲۵) ... وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى... مصلی را بگذارید در مقام ابراهیم!^{۱۴}

[۲۲+] حضرت ابراهیم علیه‌السلام یک جایگاه خاص دارد؛ اینکه دو فرزند دارد که دو قوم برگزیده از این نسل منشعب می‌شود. یکی را می‌گذارد در بیت‌المقدس و آنجا می‌شود قبله‌ی اول؛ نمی‌خواهم بگویم به عنوان گزینه‌ی پوششی اما به عنوان گزینه‌ی آلترناتیو^{۱۵} و به نوعی آموزشی! و یکی را می‌آید می‌گذارد در کعبه (که هنوز آن‌جا چیزی نبوده) به عنوان گزینه‌ی اصلی.

جایگاه حضرت ابراهیم علیه‌السلام برای پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هم جایگاه ویژه است. آیه ۹۵ سوره مبارکه آل عمران دارد: (آل عمران: ۹۵) قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ؛ شما بیاید روش حضرت ابراهیم علیه‌السلام را تبعیت کنید، ابراهیمی که یکتاپرست و حق‌گرا بود و از مشرکان نبود.^{۱۶} آیات دیگر در این معنا خیلی زیاد است. اگر آیه ۱۶۱ انعام را ببینید، اصلاً صراط مستقیم روش حضرت ابراهیم علیه‌السلام است: (انعام: ۱۶۱) قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا... بگو پیغمبر! خدا مرا هدایت کرده به صراط مستقیم، یک دین و روش پایدار که مال حضرت ابراهیم علیه‌السلام است و در ادامه دارد ... وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ؛ و از مشرکان نبود.

۱۲. ای بنی اسرائیل! نعمت‌های مرا که به شما عطا کردم و اینکه شما را بر جهانیان [ازمان خودتان] برتری دادم، یاد کنید. (۱۲۲) و از روزی پروا کنید که نه کسی از کسی عذابی را دفع می‌کند، و نه از کسی [در برابر گناهانش] فدیة و عوضی می‌گیرند، و نه کسی را شفاعتی سود دهد، و نه [برای رهایی از آتش دوزخ] یاری می‌شوند. (۱۲۳)

^{۱۳} Demo

۱۴. که برخی فکر کرده‌اند مقام ابراهیم فقط همان نیم‌دایره است و بیایم در آن نیم‌دایره نماز بخوانیم! در صورتی که بحث این آیات در مقام یک بحث فقهی نیست که بگوید کجا باید نماز بخوانید! البته درست است که از این آیه یک بحث فقهی هم می‌شود استکشاف کرد، ولی مَحَطَّ اصلی بحث نیست و باید مقام ابراهیم را در این آیه توضیح بدهیم.

۱۵. علی‌البدل، راه حل دوم

۱۶. حالا هم سطح پروازی بحث مشرک بودن یا مشرک نبودن حضرت ابراهیم علیه‌السلام را خود قرآن باید مشخص بکند که چه جور شرکی را در این‌جا دارد بیان می‌کند؟ که وقتی می‌گوییم: (یوسف: ۱۰۶) وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ؛ اکثریت مؤمنین مشرک هستند، معنی‌اش این نیست که اکثریت مؤمنین بت‌پرست هستند. این مشرک بودن مؤمنین یک مستوی و مرتبه‌ی دیگری از شرک را دارد بیان می‌کند. این بحث را در آیه (بقره: ۱۲۴) ... قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الطَّالِمِينَ؛ مفصل‌تر عرض می‌کنیم.

[۲۷-] باز سوره‌ی نحل را ببینید! دارد که ابراهیم علیه‌السلام خودش یک امت قانت است: (نحل: ۱۲۰) **إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ؛** (نحل: ۱۲۱) **شَاكِرًا لِّأَنْعَمِهِ اجْتَبَاهُ وَهَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛** (نحل: ۱۲۲) **وَأَتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ؛**^{۱۷} (نحل: ۱۲۳) **ثُمَّ أُوحِيَنا إِلَيْكَ... بعد به توی پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله وحی کردیم که... آن آتبع ملة إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ؛** که از آیین [یکتاپرستی] ابراهیم حق‌گرا پیروی کن که از مشرکان نبود. می‌بینید دائم دارد این عبارت تکرار می‌شود که «حضرت ابراهیم علیه‌السلام از مشرکان نبود».^{۱۸} به پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هم می‌گویند: ای پیغمبر! تو هم برو روش حضرت ابراهیم علیه‌السلام را پیروی کن! پس معلوم است که کاملاً جایگاه حضرت ابراهیم علیه‌السلام یک جایگاه ویژه است؛ محل تلاقی بنی‌اسرائیلی‌ها و بنی‌اسماعیلی‌ها است. [۳۰+] داستان قوم بنی‌اسرائیل با تمام فراز و فرودش در این آیاتی که به آن‌ها رسیدیم [آیات ۱۲۲ و ۱۲۳ سوره‌ی مبارکه‌ی بقره] دارد تمام می‌شود. برای همین است که مجدد برمی‌گردد به داستان حضرت ابراهیم علیه‌السلام و ماجرای قبله و چرخش قوم برگزیده به این سمت.

۲-۲- بنی‌اسرائیل، نمونه‌ای برای بنی‌اسماعیل

[۲۸+] یک قوم برگزیده‌ای درست می‌شود به نام بنی‌اسرائیل که قرآن می‌گوید: ما نعمت‌های فراوان به این قوم دادیم که کلاً بیاید ربوبیت حق را روی زمین بنشانند. ما چنین قومی درست کردیم و فوق‌العاده هم به آن‌ها حال دادیم و نعمت دادیم که این کار را بکنند. در مقاطعی هم این کار را کردند و نتایجی گرفتند. کارهایی کردند. یک دوره‌های افت و خیز داشتند. در نهایت از قوم برگزیده بودن خارج شدند؛ یعنی ما روی اینها حساب کرده بودیم که اینها بیاند و نماینده خدا در زمین بشوند و ربوبیت را در همه اقطار عالم همین‌ها پهن کنند. شروع کارشان هم طوفانی بود. شروع‌های خوبی هم کردند ولی در ادامه، این صحنه‌ها برایشان اتفاق افتاد. پرونده‌شان تمام شد و کنار رفتند. ولی در لوح محفوظ الهی در ابتدا مشخص بود که این‌ها نسخه آلفا هستند. این‌ها قرار نیست این کار را بکنند اما به حسب ظاهر، همه اتفاقات در اختیارشان بود که این کار را بکنند و نکردند! و قوم برگزیده عوض شد و رفت روی قوم دیگری قرار گرفت، آن هم از نسل حضرت ابراهیم علیه‌السلام؛ یعنی باید جریان سیره‌ی ربوبیت در همه اقطار عالم، به حضرت ابراهیم علیه‌السلام برگردد. قبلی‌ها به این صورت بر نمی‌گشته که بخواهد خودش را در همه اقطار عالم پهن بکند و ادعای قوم برگزیده بودن به این شکل بکند.

[۳۰+] داستان قوم بنی‌اسرائیل با تمام فراز و فرودش در این آیاتی که به آن‌ها رسیدیم [آیات ۱۲۲ و ۱۲۳ سوره‌ی مبارکه‌ی بقره] دارد تمام می‌شود. برای همین است که مجدد برمی‌گردد به داستان حضرت ابراهیم علیه‌السلام و ماجرای قبله و چرخش قوم برگزیده به این سمت.

[۳۱-] منتها چرا [قرآن] این نسخه‌ی آلفا را گفته؟ به خاطر اینکه به نسخه‌ی اصلی بگوید: تمام این اتفاقاتی که می‌خواهد بیفتد من در یک صحنه‌ی دیگری، یک جای دیگری همه اتفاقات را آورده‌ام. فکر نکن تو به عنوان نسخه‌ی اصلی

۱۷. بدون تردید، ابراهیم [به تنهایی] یک امت بود، برای خدا از روی فروتنی فرمانبردار و [یکتاپرستی] حق‌گرا بود و از مشرکان نبود. (۱۲۰)

سپاس گزار نعمت‌های او بود، خدا او را برگزید و به راهی راست راهنمایی‌اش کرد. (۱۲۱)

و به او در دنیا [زندگی نیکویی] دادیم، و بی‌تردید در آخرت از شایستگان است. (۱۲۲)

۱۸. یک زمانی باید این نکته را بحث کنیم.

که می‌خواهی عملیات آن را انجام بدهی بدون الگو هستی! این مجموعاً الگویی است که الان وجود دارد. این بنی‌اسرائیل را ببین! همه این صحنه‌ها با محتوایش مجدد تکرار می‌شود. (حالا من در آیات یک فلش‌بک‌هایی به آیات بنی‌اسرائیل می‌زنم تا رفقایی را که نبودند وارد گود بکنند.)

۲-۳- بنی‌اسرائیل، قوم برگزیده

[۳۲-] این ادعا را از کجا می‌گوییم که قوم بنی‌اسرائیل یک قوم برگزیده محسوب می‌شده؟!

۲-۳-۱- آیه‌ی اول

[۳۹+] در سوره دخان داریم: (دخان: ۳۰) **وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ؛** ما بنی‌اسرائیل را از عذاب خوارکننده نجات دادیم. آن عذاب چه بود؟ (دخان: ۳۱) **مِنْ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ كَانَ غَالِيًا مِنَ الْمُسْرِفِينَ؛** از فرعون که متکبری سرکش از زمره اسراف‌کاران بود. خود این که یک قومی زیرمجموعه یک ولیّ مسرف باشد، یک عذابی است. این که می‌گوییم این‌ها قوم برگزیده هستند به اینجاست که دارد: (دخان: ۳۲) **وَلَقَدْ اخْتَرْنَاَهُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلَىٰ الْعَالَمِينَ؛** ما آن‌ها را بر همه‌ی عالمیان اختیار کردیم براساس علم. معلوم است که این‌ها آدم‌های برگزیده‌ای بودند و مأموریت خاصی هم داشتند.

۲-۳-۲- آیه‌ی دوم

در سوره مائده^{۱۹} ببینید چقدر خدا بنی‌اسرائیل را بالا برده است: (مائده: ۲۰) **وَ إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ... موسى به قومش گفت که این همه نعمتی که خدا به شما داده را به یاد بیاورید ... إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ... انبیاء مختلفی را در شما جعل کرده است به عنوان پیشوا که این مسیر را بروند ... وَجَعَلَكُمْ مَلُوكًا... و شما را روی سرنوشت خودتان مسلط کرده و از قید اسارت فرعونیان آزاد کرد؛ شما دیگر آزاد هستید، می‌توانید خودتان برای خودتان تصمیم بگیرید. ... وَأَتَاكُمْ مَا لَمْ يُوْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ؛** و به شما نعمت‌های ویژه‌ای داد که به هیچ یک از جهانیان نداد.

۲-۳-۱- بنی‌اسرائیل، هم نمونه‌ی نعمت ویژه و هم نمونه‌ی عذاب شدید

[۳۳+] این عبارت‌ها خیلی عبارت‌های ویژه‌ای است. هم در بُعد مثبت آن و هم در بُعد منفی آن. [۳۸+] در محتوای نعمت یک عذاب فوق‌العاده وجود دارد؛ چون که نعمت شکر لازم دارد. اگر شکرش باشد، نعمت هم هست؛ ولی اگر شکرش نباشد عذابی می‌کنیم که تا حالا احدی را این جور عذاب نکرده‌ایم.

[۳۳+] در پایان سوره مائده بعد از اینکه جریان اتمام حجت‌ها انجام می‌شود و حواریون آن تقاضای جاهلی را از حضرت عیسی^{علیه‌السلام} می‌کنند می‌فرماید: (مائده: ۱۱۵) **قَالَ اللَّهُ إِنِّي مُنَزَّلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ؛** اگر این جور مائده می‌خواهید، این جور نصرت الهی می‌خواهید، این جور شاهد و آیات و بیانات می‌خواهید، می‌دهم ولی اگر بدهم و کسی بعد از این کفران بکند، او را عذابی می‌کنم که احدی را این جور عذاب نمی‌کنم. می‌خواهم بگویم این که می‌فرماید «نعمتی که به شما دادم و به احدی ندادم»، این در محتوایش تهدید هم هست؛

۱۹. این سوره، سوره‌ی ولایت و آخرین سوره ایست که بر پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل شده است.

یعنی اگر این نعمت را درست استفاده نکردید **فَإِنِّي أَعَذَّبُهُ عَذَابًا لَّا أَعَذَّبُهُ أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ**؛ چون این نعمت عجیبی بوده که من به هیچ قومی ندادم.

[۴۵] حالا برگردیم به سوره مبارکه بقره. دارد (بقره: ۱۲۳) **يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ**؛ این قوم برگزیده که «**أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ**»، شبیه همین چیزی که در نماز می‌خوانید: (حمد: ۷) **صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتُ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ**. این آیه [حمد: ۷] چند جور بحث نحوی دارد. البته روی اصطلاحات نحوی آن نمی‌خواهم پافشاری کنم، ولی بعضی این را «بدل» معنی می‌کنند؛ یعنی «**صِرَاطِ أَنْعَمْتُ عَلَيْهِمْ** نه **صِرَاطِ مَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ** و **الضَّالِّينَ**! صراط مستقیم نه این طرف و نه آن طرف.» در صورتی که معنی‌ای که به نظر می‌آید بهتر است این است که «**غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ**» را «صفت» بگیریم؛ یعنی «صراط آنانی که به آنان نعمت دادی و غضب نکردی»؛ چون خدا به یکسری نعمت داده و به آن‌ها غضب هم کرده است. خود حضرت آقا این را به معنی یهود گرفتند؛ یعنی نه صراط یهودی‌ها! و این نظر، اشکال نحوی هم ندارد. چون بعضی را خدا نعمت داده ولی به آن‌ها غضب هم کرده است. چرا؟ چون زده نعمت را ترکانده! از آن نعمت به بدترین حالتش استفاده کرده! چیزهایی دیده ولی نعمت را زده خراب کرده. دیده معادلات عوض شده ولی [باز هم اعتماد نکرده است]. این همان قوم بنی‌اسرائیل است که در قرآن راجع به آنان می‌فرماید: (مجادله: ۱۴) **...غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ...** است. و این «**صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتُ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ**» است. می‌گوییم: من صراط این‌ها نروم! من می‌خواهم صراط مستقیم بروم؛ یعنی صراط ملت ابراهیم علیه‌السلام را بروم، نه اینکه صراط کسانی را که مستقیم رفتند، ولی کج شدند. یعنی معلوم است که آن‌ها «**غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ**» هستند و این معنی در آیات قرآن هست؛^{۲۰}

[۳۵-] لذا قوم بنی اسرائیل قومی است که هم نمونه نعمت است، هم نمونه عذاب است. این همان قاعده‌ای است که وقتی چیزی را حول یک محوری بچرخانید و بچرخانید و بچرخانید، درست است که سرعت می‌گیرد ولی کافی است که رهاش کنید! اگر رهاش کنید خرد می‌شود و خرد می‌کند. این چنین وضعیتی گرفتار کسانی می‌شود که حجت بر آن‌ها تمام شده است].^{۲۱}

۲۰. شما را به سوره مجادله آیه ۱۴ (مجادله: ۱۴) **أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَا هُم مِّنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ وَ يَحْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ**؛ آیا به کسانی که قوم مورد خشم خدا را به دوستی گرفتند، ننگریستی؟ اینان نه از شما هستند و نه از آنان، و به دروغ سوگند می‌خورند [که از شما نیستند] و خود آگاهند [که دروغ می‌گویند]. و ممتحنه آیه آخر ارجاع می‌دهم. به آن‌ها مراجعه کنید تا این معنی جا بیفتد (متنحه: ۱۳) **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ...** (ای مؤمنان! با قومی که خدا بر آنان خشم گرفته دوستی نکنید.) که خدا به قوم‌هایی غضب می‌کند.

۲۱. [۳۵+] اگر ما جنگ ندیده بودیم خدا با ما راحت‌تر برخورد می‌کرد. اگر می‌بند گوشمالی می‌دهد، به خاطر این است که یک دوره‌ای جنگ داشتیم. یک دوره‌ای معادلات دیگری داشتیم. یک دوره‌ای آسمانی زندگی کردیم. یک دوره‌ای یک فرماندهانی داشتیم که چون آسمانی بودند، حتی یک امتیاز به دشمن ندادند، حالا نتیجه‌اش این می‌شود که اگر کسی بخواهد امتیاز بدهد، خدا پوزه‌ی آن امت را به خاک می‌مالد. این نکته‌ی اصلی بحث آیات است. ما برونسی‌ها داشتیم (که وقتی وسط عملیاتی که لو رفت گیر کرد، سر به سجده گذاشت و اشک ریخت وقتی سر برداشت به یک فرمانده گفت: چند آر پی جی زن بردار برو ۲۵ قدم به راست، ۴۰ قدم مستقیم، جلوتر هم برو و همان جا شلیک کن! گفت: من ۲۵ قدم به راست و ۴۰ قدم مستقیم رفتم به سیدی که معاونم بود گفتم شلیک کن! می‌گفت: یعنی چی؟ ما اصلاً دید نداریم! ولی وقتی شلیک کردند جهنمی درست شد! مقرر فرماندهی زدند. تانک زدند. فردا صبح که بلند شدیم، وقتی منطقه را نگاه کردیم، دیدیم کلاً یک میدان مین است و ما از وسط این مین‌ها رفتیم مقرر فرماندهی را زدیم و عقب آمدیم! رفتم به برونسی گفتم: این شوخی نیست، بگو جریان چه بود؟ گفت: من سر گذاشتم به سجده و گفتم: یا فاطمه الزهرا! ما کاری که باید می‌کردیم کردیم دیگر دست خودتان است. این‌ها نیروهای من هستند، حضرت صدیقه طاهره به من گفتند: ۲۵ قدم به راست، ۴۰ قدم مستقیم برو بزن! و من هم گفتم.) یک دوره فرماندهان

۲-۲-۳-۲ - تشکیل حکومت توسط قوم برگزیده، با هدف بسط ربوبیت الهی

[۴۱-] برگردید به آیه ۲۰ مائده. (مائده: ۲۰) ... **وَأَتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ**؛ آن نعمتی را که گفته دادیم، نتیجه‌اش این است که (مائده: ۲۱) **يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ...** بروید در ارض مقدس حکومت تشکیل بدهید.

[۵۰-] ما یک موقع ماجرای حکومت را از زاویه دید جامعه‌شناسی نگاه می‌کنیم که یک عده باید بزنند و بجنگند و حکومتی را بگیرند، ولی یک موقع از زاویه دید بسط ربوبیت الهی داریم نگاه می‌کنیم. اگر می‌گوییم حکومت جهانی حضرت مهدی سلام الله علیه، منظورمان چیست؟ منظورمان آن ربوبیتی است که خدا می‌خواهد همه جا رب العالمین باشد، اصلش در این جا محقق می‌شود، نه این که صرفاً من و تو نماز بخوانیم! این که این زمین و انسان‌ها امانت الهی هستند و باید این امانت به اصلش برگردد؛ برای همین حضرت موسی علیه السلام وقتی به دربار فرعون می‌رود، می‌گوید: (دخان: ۱۸) ... **أَدُّوْا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ...** عباد الله را به من تأدیه کن! این امانتی بود بده به صاحب امانت. بده به اصلش! عباد الله را بده برویم، مثل امانتی که تأدیه می‌شود. باید ادا شود. باید به سر جایش برگردد.

۲-۲-۳-۲ - ارتداد از منظر قرآن: ارتداد از ولایت

[۴۲+] این نعمت‌ها را که ما دادیم، دادیم که این اتفاق بیفتد: (مائده: ۲۱) **يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ** **وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ**؛^{۲۲} رده نکنید به سمت قبل. ارتداد پیدا نکنید!

اگر فرض ارتداد را در آیات قرآن نگاه نکنید، فرض اصلی آن این نیست که صرفاً یک مسلمان می‌خواهد برود مسیحی بشود، فرض اصلی آن، **ارتداد از ولایت** است. اگر آیات سوره مائده می‌گوید: (مائده: ۵۴) ... **مَنْ يَرْتَدَّ مِنكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ...**^{۲۳} اصلاً در فضای سوره مائده کسی نمی‌خواسته برود مرتد بشود. اسلام تازه به شکوه و عظمت خودش رسیده است. اصلاً کسی قرار نبوده برود مرتد بشود! بلکه می‌گوید: کلاً دارید قواعد قبلی‌تان را کنار می‌زنید و می‌روید سراغ قواعد دیگر، این رده است؛ این ارتداد است. قرآن این را به عنوان ارتداد معرفی می‌کند که حتی در فرض این که خود پیغمبر صلی الله علیه و آله هم نباشد، می‌گوید شما حق ندارید برگردید: (آل عمران: ۱۴۴) ... **أَفَأَنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ...** اصلاً اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله هم در احد کشته شد، آیا شما می‌خواهید به عقب برگردید؟! یعنی حتی اگر بگویید "این راهی است که پیغمبر صلی الله علیه و آله ندارد"، ندارد که ندارد! ولی شما نمی‌توانید برگردید! بالاخره یک ولی دارد که باید جلو بیفتد و راه را ادامه بدهد. حتی اگر این راه امام نداشته باشد! ندارد که ندارد! نه اینکه خدای نکرده بگوییم "بی خیال!" نه! ولی رفتن در این راه وابسته به بودن امام معصوم نیست؛ لذا خدا به مردم پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌گوید: (آل عمران: ۱۴۴) ... **أَفَأَنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ...** اگر پیغمبر بمیرد یا کشته شود، شما می‌خواهید برگردید؟!

آسمانی زندگی کردند و نتیجه گرفتند. من و سلوی دیدند و نتیجه گرفتند. اگر فرماندهان امروز اینگونه نکنند، خدا پوزشان را به خاک می‌مالد. اصلاً پوزه آن امت را به خاک می‌مالد. می‌گوید: شما آیات دیدید. اگر آیات ندیده بودید یک چیزی!

۲۲. ای قوم من! به سرزمین مقدسی که خدا برایتان مقرر فرموده در آید و [به گناه، عصیان، سرپیچی از فرمان‌ها و احکام حق] بازنگردید که زیانکار می‌شوید.

۲۳. هر کس از شما از دینش برگردد [زیانی به خدا نمی‌رساند] خدا به زودی گروهی را می‌آورد که آنان را دوست دارد، و آنان هم خدا را دوست دارند.

شما باید همان مسیر را بدون پیغمبر، بدون امام بروید. این اصل آن محتوایی است که در قوم برگزیده بودن پیاده می شود.

۲-۴- هبوط طبیعی و هبوط از مقام؛ دو هبوط در داستان آدم علیه السلام

[۴۹+] حالا برمی گردیم به آیه (بقره: ۱۲۲) يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ؛ که دارد پرونده بنی اسرائیل را می بندد. من برای اینکه این فلاش بک را در سوره مبارکه بقره درست بکنم، برمی گردم این قسمت را به شما نشان می دهم.

در سوره بقره آیه ۳۰ به بعد، داستان معروف خلقت آدم علیه السلام مطرح می شود. (نمی خواهم در محتوای داستان آدم مجدد ورود کنم، ولی یک قسمت این داستان را می خواهم بگیرم؛ چون به درد بحثمان می خورد.) در اینجا حضرت آدم علیه السلام دو تا هبوط دارد. خیلی از مفسرین بحث کرده اند که آیا یک هبوط داریم یا دو هبوط؟ از اول سناریو معلوم است که خدا می گوید: «من در زمین خلیفه گذاشتم». پس معلوم است از اول، سناریوی آمدن در زمین بوده؛ یعنی باید حضرت آدم علیه السلام به عنوان خلیفه الهی روی زمین می آمده. این همان چیزی است که ما در معارف شیعه و حتی در عرفان اهل سنت راجع به انسان کامل داریم که انسان کامل با بدن عنصری اش در هر دوره ای باید در زمین باشد. یعنی باید تا عالم ماده بیاید پایین چون می خواهد **خلیفه** خدا در همه ی عوالم باشد منتها پایتختش را در زمین زده است. از اول سناریو این بوده که ایشان تشریف بیاورند زمین و خلیفه در زمین بشوند. این یک هبوط طبیعی است که باید بکنند. یک هبوط دیگری هست که با مسامحه از سر یک چیز بدی است. بالاخره از سر یک کاری است که نباید می کرده و این در آیات هست؛ مثل (بقره: ۳۵) ...وَلَا تَقْرَبُوا هَذِهِ الشَّجَرَةَ...، یا (طه: ۱۲۱) ...وَعَصَىٰ آدَمَ رَبَّهُ فَغَوَىٰ؛^{۲۴} (نمی خواهم در اینجا بحث عصمت انبیاء را باز کنم).

[۵۲-] چکیده بحث علامه طباطبایی این است که دو تا هبوط داریم: یکی هبوط طبیعی است. در هبوط طبیعی باید روی زمین بیاید؛ ولی یک هبوط (با از بالا به پایین آمدن) دیگری داریم مخصوص توجه و تمایل به کثرات است. مال دنیا است، مال «خُلُودِ إِلَى الْأَرْضِ» است، مال کلاً تمایلات باطل آدم است.

[۵۳-] یک موقع شما زن می گیرید، شوهر می کنید، باید هبوط کنید؛ یعنی باید بیایید در معادلات خانواده. بالاخره آن دختری که زیارت عاشورایش ترک نمی شده، باید بیاید در نخود و لوبیا و غذا و بچه داری و کهنه. این ها هم جزو آن است. آن مردی که باری به هر جهت، کلاس های شهید مطهری می رفته، بالاخره بعد از دواج در او هبوطی هست. و اتفاقاً خدا صحنه های رشد را در این ها گذاشته. یکی از سوالات رایجی که هم پسرها و هم دخترهای مذهبی بعد از ازدواج می کنند همین است که "حاج آقا! ما اصلاً از حس معنوی خارج شدیم". این حرف متداولی است. بعد فکر می کنند که انگار آن حالت خیلی ایده آل است! در صورتی که نمی دانند خدا رشد را در همین حالت گذاشته است؛ یعنی شما باید این هبوط را در زمین می کردید. حالا باید در این جهنم بیایی به قول قرآن (مریم: ۷۱) وَأَنَّ مِنْكُمْ أُمَّةً أَلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا؛

۲۴. و آدم پروردگارش را نافرمانی کرد و از رسیدن به آنچه شیطان به او القا کرده بود ناکام ماند.

(مریم: ۷۲) **ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا؛**^{۲۵} یک عده باید به این جهنم بیایند، و بعد از آن بیرون بیایند. یعنی بیایند و مسلط بشوند و بیرون بیایند. از توی همین نخود و لوبیاها معراج درمی آید. حضرت موسی علیه السلام رفت زن داری بکند، یکهو پیغمبر شد. (قصص: ۲۹) ... **قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ؛**^{۲۶} یک آتشی بیاورم گرم شوید. رفت موسی کاتشی آرد بدست آتشی دید او که از آتش برست؛ اگر کسی بخواهد راه سلوک در بیاورد در همین راه است.

[۵۶-] ولی بعضی از ما یک هبوط دیگر هم می کنیم و آن این است که داریم **هبوط از مقام** می کنیم. بعضی از ما در این هبوطی که می کنیم یک هبوط دیگر هم می کنیم! یعنی واقعاً قاطی دنیا می شویم. قاطی تمام کثافت کاری دنیا می شویم. قاطی تمام بازی های دنیا می شویم. قاطی اینکه یک کوکویی بپزم، پوز فلانی را بزنم! اینکه یک ماشینی بخرم، پوز باجنابم را بزنم! یعنی همراه یک هبوط حتمی که باید بکنیم، یک هبوط از مقام هم می کنیم. دونوع هبوط می کنیم.

[۵۷-] آیات ابتدایی اعراف را ببینید خود این داستان آدم نشان می دهد که کدگذاری هایی شده است. دارد: (اعراف: ۱۱) **وَ لَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ... ما شما را آفریدیم، شما را تصویر کردیم، بعد به ملائکه گفتیم سجده کنید. پس این ماجرا صرف ماجرای آدم نیست. معلوم است این داستان، داستان عالمیان هم هست. این کد هم می دهد کأن شما هم داستان تان همین است. ... فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ؛** بی درنگ همه سجده کردند، جز ابلیس که از سجده کنندگان نبود.

[۵۸-] در داستان بنی آدم یک **هبوط طبیعی** که باید بکند؛ چون می خواهد بیاید خلیفه بشود. اما یک **هبوط از مقام** هم دارد می کند. آن کلیتی که قرآن دارد می گوید این است که یکسری ممنوعات بود که نباید نزدیک آن می شد، بالاخره نباید نزدیک ممنوعات می شد که شد! و نتیجه آن یعنی هبوط! البته آدم باش! توبه کن! برگرد! مثل آدم علیه السلام که توبه کرد تو هم آدم باش! اگر نزدیک ممنوعه ها شدی و هبوط از مقام کردی آدم باش و توبه کن و برگرد! این دیگر هبوط از مقام است.

۲-۴-۱- وقوع هر دو هبوط برای بنی اسرائیل؛ نقطه اتصال داستان آدم علیه السلام و بنی اسرائیل

[۵۹-] این حرف چکیده آن چیزی است که علامه می گویند. ولی این داستان چه نقشی را دارد بازی می کند؟ حرف ما این است که [قرآن] پشت سر داستان آدم علیه السلام، به سراغ بنی اسرائیل می رود! یا ما باید قائل باشیم که خدا معارفش را مثل کشت دیم در قرآن پاشیده، یا اینکه این ها علی القاعده یک ربطی به هم دارند؛ که ربط دارد؛ قوم بنی اسرائیل نمونه ای از یک برش هایی از داستان آدم علیه السلام است؛ چون داستان آدم علیه السلام برش های مختلف داستانی دارد. در داستان آدم علیه السلام گفته بودند می خواهیم خلیفه در زمین بشود؛ یعنی زمین را زیر چتر خودش بیاورد. حالا در ماجرای بنی اسرائیل چه کسی می خواهد این کار را بکند؟ موسی علیه السلام با قومش، نه اینکه موسی علیه السلام به تنهایی! خوب! یک ولی برای خودش آدم خوبی است. امیرالمؤمنین علیه السلام هم برای خودش آدم خوبی است، تام و تمام است؛ ولی این به این معنا

۲۵. و هیچ کس از شما نیست مگر آنکه وارد دوزخ می شود، [ورود همگان به دوزخ] بر پروردگارت مسلم و حتمی است. (۷۱)

سپس آنان را که [از کفر، شرک، فساد و گناه] پرهیز کردند، نجات می دهیم، و ستمکاران را که به زانو درافتاده اند، در دوزخ رها می کنیم. (۷۲)

۲۶. به خانواده اش گفت: درنگ کنید که من آتشی دیدم، [می روم] شاید خبری از آن برای شما بیاورم یا پاره ای از آتش را می آورم تا گرم شوید. (۲۹)

نیست که همه رفتند زیر پر ربوبیت الهی! قرار است این [یعنی رفتن همه زیر پر ربوبیت الهی] اتفاق بیفتد. ماجرای قوم بنی اسرائیل اینجا شروع می‌شود، به عنوان قوم برگزیده‌ای که با موسی ^{علیه‌السلام} وارد صحنه می‌شود. برای اینکه سناریوی داستانی از بیرون نگوییم، آیات را نگاه بکنید؛ می‌بینید گفته (بقره: ۴۷) يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ؛ (بقره: ۴۸) وَ اتَّقُوا يَوْمًا لَّا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَ لَّا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَ لَّا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَ لَّا هُمْ يُنصَرُونَ؛ (من این آیه را به مناسبت بحث جدیدمان توضیح خواهم داد). از اینجا، داستان بنی اسرائیل شروع می‌شود که عین همین آیه در پایان این داستان می‌آید.^{۲۷}

۲-۵- پاشنه آشیل بنی اسرائیل:

۲-۵-۱- (یک) عدم پذیرش عقلانیت الهی توسط بنی اسرائیل

[۶۲-] این [داستان] چیست؟ آیات این داستان را می‌گوید: ما آمدیم شما را از زیر یوغ نجات دادیم. (البته بد نیست در هر قسمتی به آیات مشابه آن در قرآن مراجعه کنید.) در سوره مبارکه اعراف که مفصلاً همین قصه را دوباره بیان کرده، آنجا می‌گوید: (اعراف: ۱۳۷) ... وَوَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَ دَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ... وقتی بنی اسرائیل صبر کردند و فرعون را از بین بردند و از روی رود نیل رد شدند، باز برگشتند به موسی ^{علیه‌السلام} گفتند: (اعراف: ۱۳۸) ...يَا مُوسَىٰ اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ... یک الهی بگذار ما بپرستیم! که حضرت به آن‌ها گفت: ... إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ؛ خیلی جاهل و نادان و بی‌شعور هستید! ما الان از چنگال فرعونیان با چیزهایی که در عقلانیت ما نمی‌گنجید رد شدیم.

[۶۳-] یکی از ویژگی‌هایی که در قرآن هست، **عقلانیت** متفاوت قرآن است. شما باشید و عقلتان به صورت طبیعی، نمی‌کشد که به آدم بگویند: آقا شما از اولش خط‌کشی‌ها و مرزبندی‌هایت را با کفار معلوم بکن و از اول بزن در نقطه آخر! یعنی بگو: (کافرون: ۱) قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ؛ (کافرون: ۲) لَا أُعْبِدُ مَا تَعْبُدُونَ... از همان اول با گنده‌ی کفار، یعنی ابوسفیان درگیر شو! و خودت را گنده کن در درگیری با گنده‌ها! اگر آدم باشد و عقلش، می‌گوید: این چه کاری است؟! ولی کأن خدا روش خودش را دارد و می‌گوید: شما این کار را بکن! چه کار داری که بعدش چه می‌شود؟!

[۶۴+] در سوره کهف کهف دارد که عده‌ای به پیغمبر ^{صلی‌الله‌علیه‌وآله} می‌گویند: "دم این گنده‌ها را ببین! این‌ها باید بیایند کنار انقلاب‌ها!" خدا به پیغمبر ^{صلی‌الله‌علیه‌وآله} می‌گوید: (کهف: ۲۸) وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَ لَّا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ لَّا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ كَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا؛ ^{۲۸} نکند برای خوشایند این‌ها، پاپتی‌ها و پابره‌ها را کنار بگذاری! انقلاب ما پابره‌های است. مال اراذل و اوباش است. مال این جوان هاست (هود: ۲۷) ... هُمْ أَرَادُوا لَنَا بِادِي الرَّأْيِ... ^{۲۹} فکر نکنید «دم چهارتا آدم فلان را ببینید تا این‌ها همراه انقلاب‌ها بشوند و اگر

۲۷. (بقره: ۱۲۲) يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ؛ (بقره: ۱۲۳) وَ اتَّقُوا يَوْمًا لَّا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَ لَّا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَ لَّا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَ لَّا هُمْ يُنصَرُونَ؛

۲۸. با کسانی که صبح و شام، پروردگارش را می‌خوانند در حالی که همواره خشنودی او را می‌طلبند، خود را پایدار و شکیبادار، و در طلب زینت و زیور زندگی دنیا دیدگانت [از التفات] به آنان [به سوی ثروتمندان] برنگردد، و از کسی که دلش را [به سبب کفر و طغیانش] از یاد خود غافل کرده‌ایم و از هوای نفسش پیروی کرده و کارش اسراف و زیاده‌روی است، اطاعت مکن.

۲۹. و کسی را جز فرومایگان که نستجیده و بدون اندیشه از تو پیروی کرده باشند مشاهده نمی‌کنیم.

نشود چه می‌شود؟! آخر از این چهارتا پابره‌نه که چیزی در نمی‌آید! می‌فرماید «وَلَا تُطِيعُوا» ای پیغمبر نکند از این روش استفاده کنی! معلوم است آنقدر فشار افکار عمومی که می‌گویند: "اطاعت کن! این چه روشی است که تو داری؟! " روی پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله زیاد است که خدا می‌گوید "نکند سراغ کسانی بروی که امرشان «فَرُطاً» است! که بخواهی انقلاب را با آن‌ها پیش ببری! تو چه کار داری که من کارها را، انقلاب‌ها را چه جوری پیش می‌برم؟! تو کاره‌ای نیستی! تو یک حارثی بیشتر نیستی! تو زارع که نیستی! تو این دانه انقلاب را بکار و رویش آب بریز، بین من چه کار می‌کنم!" ما معمولاً با عقلانیت خودمان می‌نشینیم جای خدا و تئوری‌های عقلانی می‌دهیم. در قرآن خدا زیر آب این کار را زده است. انسان در فرایند قرآن خواندن به یک نوع عقلانیت قرآنی می‌رسد.^{۳۰}

۲-۵-۲ - (دو) ماجرای عجل؛ معارف در مقابل معارف

[۶۸-] آیه ۵۴ سوره بقره را مفصل توضیح داده‌ام، دارد: (بقره: ۵۴) **وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجَلِ... عجل** یعنی آوردن یک دین. صورت ظاهری‌اش تشکیل دین است. اصلاً مهم نیست این گاو بوده، یا چند کیلو طلا داشته، یا سوراخ داشته، اصلاً این‌ها مهم نیست! مهم این است که معلوم شود ماجرای عجل چیست که آن باید درست بشود. اگر معلوم بشود می‌فهمیم که ما هم خیلی وقت‌ها به دنبال عجل هستیم. دنبال موسی علیه‌السلام نیستیم! اگر لازم باشد موسی علیه‌السلام راهم می‌پیچانیم! حتی گاهی بیت موسی، موسی علیه‌السلام را می‌پیچانند! چون که عجل می‌خواهد. سامری‌هایی که خودشان گنده‌های انقلاب موسی علیه‌السلام هستند، اصلاً آن‌ها خودشان عجل درست می‌کنند. یک آلترناتیو‌هایی برای انقلاب و معارف سال ۵۷ درست می‌کنند؛ حتی از (طه: ۹۶) ... **أَثَرِ الرَّسُولِ...** - صحیفه امام - استفاده می‌کنند. این هنر است که شما بیایی در انقلاب‌ها، **عجل** انقلاب را درست کنی. بگویی من یک چیزی درست می‌کنم از صحیفه امام و بیانات آقا.^{۳۱}

[۷۰-] (بقره: ۵۴) ... **إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجَلِ فَتُوبُوا إِلَيَّ يَا بَارِئِكُمْ...** شما از اینکه رفتید سراغ عجل به خودتان ظلم کردید، باید برگردید توبه کنید. چه جوری توبه کنیم؟ ... **فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ...** باید طی یک جنگ داخلی بیفتید به جان همدیگر! چون نباید عجل درست می‌کردید. حالا توبه‌تان، **فتنه‌ی داخلی** شماست. توبه‌تان این است که تا اطلاع ثانوی همدیگر را لت و پار کنید. ... **ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ...** پس اگر برگردید توبه‌ها به چنین صحنه‌هایی تبدیل می‌شود. توبه‌ها تبدیل می‌شود به فتنه‌های داخلی که تازه یک عده این‌طوری همدیگر را لت و پار کنند.

۳۰. [۶۶-] به یکی از وزرای همین دولت می‌گفتم که مشکل شما این است که عقلانیت دارید، فقط عقلانیتان انقلابی نیست! بابا امید نداشته باش که از این طریق به نتیجه برسی! نمی‌رسی! نکته‌ی مهمش این است که اگر در همه‌ی دنیا با این روش‌ها به نتیجه برسند، ما با این روش‌ها به نتیجه نمی‌رسیم! چون اصلاً برای ما یک سلسله معادله‌های دیگری گذاشتند که ما با این‌ها به نتیجه می‌رسیم مگر اینکه دچار رده بشویم و بگوییم: کلاً آن روش را بی‌خیال! این «دگمه غلط کردم» انقلاب کجاست که بزنییم و برگردیم به حالت قبل؟! که قرآن گفته آن هم دیگر نمی‌شود! به شما نشان می‌دهم که قرآن گفته ما در انقلاب‌ها «دگمه غلط کردم» نگذاشتیم! شما اگر آن دگمه را بزنی نمی‌شوی کره جنوبی! شما اگر بزنی غضب الهی را در همین دنیا می‌بینی! نتیجه‌اش این می‌شود که باید در همین دنیا به جان هم بیفتید! من در فلاش بک‌ها این را خواهم گفتم.

۳۱. شما روزنامه شرق و روزنامه کیهان را کنار هم بگذارید، انگار بیانات آقا مربوط به دو تا سخنرانی است! ولی وقتی گوش می‌دهی می‌بینی هیچکدام از این‌ها نیست! یعنی کسی دنبال «ولی» نیست، دنبال این است که الان دل من چه می‌خواهد؟! (این بحث‌ها را روی آیات گفتیم و در برگشت‌ها هم عرض خواهیم کرد.)

[۷۱-] این‌ها نکاتی است که دارد بر بنی‌اسرائیل می‌رود. ما باید این نمونه را نگاه بکنیم، محتواها را کشف کنیم. نگاه بکنیم یک عده دارند چه کار می‌کنند؟! برای همین است که می‌گویم انقلاب «دگمه غلط کردم» ندارد. آن طرفش (اعراف: ۱۵۲) **إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيِّئًا لَّهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَذَلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا...** بارها گفته‌ام ما اگر «دگمه غلط کردم» انقلاب رابزنیم کره جنوبی نمی‌شویم. (قابل توجه کسانی که هوای کره جنوبی شدن دارند.) ما یک چیز دیگر می‌شویم و این داستان رسماً این ظرائف را شفاف بیان کرده است، کافی است یک کم داستان‌ها را بالا و پایین کنیم.

۲-۶- در جلسات آینده...

[۷۲-] حالا می‌خواهیم پرونده‌ی تمام‌شده‌ای را برگردانیم در پرونده‌ی پیغمبر و قبله‌ی جدید. یک کلیدواژه را خیلی تکرار کردیم و آن اینکه «قبله جهت نیست، بلکه جهت گیری است». تعویض قبله‌ها را قرآن به عنوان تعویض جهت گیری دارد توضیح می‌دهد. **تعویض مأموریت در تعویض قبله** انجام می‌شود. این فرایند را با دقت بیشتری دنبال می‌کنیم.

۳- توصیه به توجه به نُحُوسَت ماه صفر در حد و اندازه‌ی درست

[۷۳+] یک سوال از من شده راجع به نُحُوسَت ماه صفر. ما چنین بحث‌هایی تحت عنوان «نُحُوسَت ایام» یا «برکت ایام» در دین داریم که به مناسبت اتفاقات ایام است. قرآن هم راجع به قوم عاد دارد: (فصلت: ۱۶) **فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي أَيَّامٍ نَحِسَاتٍ...^{۳۲}** ، (قمر: ۱۹) **إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمٍ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ^{۳۳}** یا امیرالمؤمنین درباره‌ی چهارشنبه‌های آخر ماه گفته‌اند که روز خوبی نیست و مثلاً در این روز کاری را شروع نکنید! اجمالاً روزهای خوب و بد وجود دارد. اجمالاً هم این را راجع به صفر داریم و توصیه هم می‌کنیم به اینکه حتماً در روز و شب این ماه صدقه‌ای برای دفع بلیّات لطف بفرمایید! ولی اینکه این جور روایات و معارف ما چه مقدار در دین جایگاه دارد، فیه تأمل. بعضی دیگر در ماه صفر دست به کار نمی‌زنند. ولی ما دیگر این را هم نداریم. این کاریکاتوری شدن دین است. مثل اینکه بپرسند آیا ما دماغ داریم؟ مگر کسی منکر می‌شود؟! ولی در کل بدنمان این دماغ، همین مقدار است. اگر این دماغ بشود نصف بدن ما، این دیگر خیلی کاریکاتوری است.

[۷۵+] همین برخورد را ما با استخاره داریم. طبق قاعده‌ی کلی قرعه، ما استخاره هم داریم؛ ولی چقدر در دین جایگاه دارد؟! طرف می‌خواهد زنگ بزند که آیا خواستگاری بکند یا نه، استخاره می‌کند. بعد که می‌خواهد برود، استخاره می‌کند. بعد که می‌خواهد جواب بدهد، استخاره می‌کند. [استخاره داریم] ولی این جوری در دین نداریم. این را نداریم که دائم ائمه ارجاع داده باشند به استخاره. لذا از جایگاهش خارج نکنید. کاریکاتوی‌اش نکنید. صدقه بدهید. اجمالاً این ماه، ماه سنگینی است، سرّ نُحُوسَت این ماه را هم که پرسیده‌اند گفته‌اند به خاطر رحلت‌های مکرر ائمه و پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است. بالاخره بزرگترین مخلوق خدا در این ماه رفت. این خودش یک اتفاق بزرگی است. سنگینی این ماه را با صدقه جبران می‌کنیم.

صلوات

۳۲. سرانجام تندبادی سخت و سرد و سمّی در روزهایی شوم بر آنان فرستادیم.

۳۳. ما بر آنان در روزی شوم که شومی‌اش استمرار داشت، تندبادی سخت و بسیار سرد [به عنوان عذاب] فرستادیم.